



نیک و بدِ سرشت و منش رضاشاه و ضایعات ناشی از خودکامگی و استبداد رای او

ایرج حدیدی
تارشناس ارشد تاریخ

یا موجب خودکشی و یا طرد آنان شد. اما فاجعه‌آمیزترین و ضایعه‌بارترین ویژگی رضاشاه: همان بدسگالی و استبداد رای و خودمحموری او بود که مظاهر شوم آن‌ها اختناق و خفقان سیاسی و اجتماعی و سلب و نفی آزادی‌های فردی و اجتماعی و به‌طور اعم محو آزادی مدنی بود. و از این رهگنر ذخایر انسانی و معنوی ایران را تباه و ضایع ساخت. سر ریدر ویلیام بولارد سفیر کبیر انگلستان عهد رضاشاهی در کتاب خاطرات خود درباره‌ی رضاشاه چنین اظهار نظر می‌کند: «حقیقت این است که شیوه‌های خودکامه‌ی رضاشاه ورود هر جوان قابل و درست‌کاری را به نظام اداری و سیاسی ناممکن ساخت و شاید چندین سال طول بکشد تا شخصیت‌های تربیت شده خلائی را که رضاشاه ایجاد کرده است، پر کند.»^۲

مروح تیمورتاش وزیر دربار لایق و متجدد رضاشاه درباره‌ی بدبینی و سوءظن و خودکامی شدید او این چنین می‌گوید: «بک شخص مضمون که حتا از هوایی که استنشاق می‌کند هراسناک است از نفوذ من می‌ترسید.»^۳

در این جا ضروری‌ست متذکر شوم که: شیوه‌ی ترور، ارباب و اختناق رضاشاهی موجب آن شد که حکومت او پیوند خود را با رجال کارآمد و کاردان منقطع کند، و از این رهگنر در اداره‌ی امور و شئون اداری و سیاسی تنها و بی‌مشیر و مشار بماند و از این رو ارتباط خود را با متن جامعه و نمایندگان حقیقی جامعه و اوضاع و احوال درون جامعه از دست بدهد و در نتیجه حاکمیت مطلقه‌ی او همکاری و همگامی و پشتیبانی و پیوند با بزرگ‌ترین قدرت یعنی قدرت لایزال ملت و نمایندگان مورد وثوق ملت یعنی رجال ملی و مردمی را از دست بدهد و بالطبع هم پشتیبان اساسی خود را به‌دست خویش از متن حاکمیت سیاسی و اجتماعی براند و هم مشروعیت خود را در عرصه‌ی داخلی و خارجی (افکار عمومی) بر باد دهد و بالطبع بر اثر تهاجمات خارجی و امپریالیست‌های بین‌المللی زمان و عمال آنان بدون پشتوانه‌ی اجتماعی تک و تنها و بی‌یار و یاور بماند و ناگزیر تسلیم زورگویی و زورمندی و مطامع و منافع و نیات پلید آنان گردد، چنان‌که در شهر پور ماه ۱۳۲۰ شمسی به هنگام اشغال ایران دیدیم که دیکتاتور کبیر با توسل به شادروان محمدعلی فروغی، ذکاءالملک دوم، و رهنمودهای بصیرانه‌ی وی سراسیمه استعفا داد و ملت و مملکت را در غرقاب بلا و مصایب تنها رها نمود و سرانجام تن به تبعید و آوارگی اجباری در خارج وطن داد.

این است سرانجام دیکتاتورها و خودکامگان صحنه‌ی تاریخ که در زمان حاکمیت خویش پشت به ملت و نمایندگان واقعی و موثق ملت می‌کنند به قول شیخ اجل سعدی که می‌فرماید: «ز گوش پنبه برون آر و داد خلق بده / گر تو می‌ندهی داده، روز دادی هست.» بدیهی‌ست از دیگر مظاهر نکبت‌بار حکومت مطلقه‌ی رضاشاه همانا محو و انعدام آزادی

رضاشاه واجد خصایل و خصایص متنوع اعم از نیکو و زشت، باب و ناباب، سره و ناسره؛ پاکیزه و پلشت بود. از جمله خصایص پسندیده‌ی رضاشاه: اعتماد به نفس، اتکاء به خود و همت والا، صلابت و هیبت بی‌مانند، تیزهوشی و کیاست و درایت، کاردانی و تدبیر و مدیریت، تلاش و کوشش خستگی‌ناپذیر در راه نیل به هدفه نظم و ترتیب در همه‌ی شئون فردی و اجتماعی، وقت‌شناسی و موقعیت‌سنجی، لیاقت و رشادت بود. بهترین دلیل اثبات این خصلت او، این‌که یک سرباز سوادکوهی بی‌سواد و بی‌کس و پشتیبان تنها با اهتمام خویش به درجه‌ی میرینجی (سرتیپی) رسید.

دیگر از خصلت خوب رضاشاه، ایران‌دوستی بسزا و کم‌مانند او بود، چنان‌که اگر همت و تلاش بی‌وقفه‌ی توام با کیاست و لیاقت وی نمی‌بود ایران در منجلاب تجزیه، هرج و مرج و تلاشی فرو رفته بود، شاهد این مدعا گفتار شادروان علی دشتی نویسنده و روزنامه‌نگار آن اوان است که می‌نویسد: «در مسیر زندگانی اجتماعی و سیاسی خود مردمی به وطن‌پرستی رضاشاه ندیده‌ام. علاقه‌ی او به سرزمین پدری از حد متعادل و معقول خارج شده و حتا شیوه‌ی تعصب پیدا می‌کرد. رضاشاه ناراحت و خشمگین می‌شد، اگر می‌گفتند: «سویس بیش از ایران دریاچه دارد.»»

معایب و ذمائم جبلی و اکتسابی رضاشاه: قساوت و سنگدلی، حرص و آزمندی، مال‌دوستی افراطی، حب مقام شدید، ناسپاسی و بی‌وفایی، هتاک و فحاشی و پرده‌داری‌ها، سوءظن شدید افراطی و گاهی نابه‌جا و بی‌اساس به همه چیز و همه کس از اطرافیان تا دیگران چنان‌که با این شک و سوءظن شدید بسیاری از رجال ایران دوست و لایق و خدمتگزار پیرامون خود را یا کشت و



... در چنین اوضاع و احوالی مردم از شخصیت مردمی و امتیازات انسانیت عاری می‌شوند و مثل بره‌ی بی‌زبان به هر صدایی از جا می‌جنبند و هرچند صیاحی آلت دست یکی می‌شوند. تا دویست سال دیگر هر بلایی به سر ما بیاید تقصیر آن کسی است که بیست سال آزرگار با ما معامله‌ی بره‌ی بی‌زبان کرد و آزادی و اراده و شخصیت را از ما سلب کرد و امروز هم هر کس با هر حزبی یا هر دولتی که بخواهد از روی گرده‌ی او عمل کند، مملکت و ملت ما را از خراب، خراب‌تر خواهد کرد. بنیان سعادت اجتماعی و رفاهیت قومی بر معرفت و حکمت است و حکمت و معرفت حاصل نخواهد شد مگر در سایه‌ی آزادی و امن و امان. آزادی در بیان عقیده؛ آزادی در پرستش «عبودیت»، آزادی از فقر و نیاز، آزادی از ترس و جهل.

در این‌جا مقاله‌ام را با بیانات شیوا و داهیهانی استاد ارجمند فقیدم مجتبی مینوی به پایان می‌برم و این مصراع شیخ اجل سعدی را حسن ختام قرار می‌دهم: «به پایان آمد این دفتر حکایت هم‌چنان باقی‌ست.» ■

ماخذ

- ۱- مجموعه مقالات سیاسی، شادروان علی دشتی، سال چاپ ۱۳۵۵ شمسی.
- ۲- خاطرات سر ریدر و ویلیام بولارد سفیر کبیر انگلستان یا نامه‌های خصوصی و گزارش‌های محرمانه، مترجم: غلام‌حسین میرزاصالح، چاپ اول، ۱۳۷۱، چاپ و صحافی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۳- تیمورتاش در صحنه‌ی سیاست ایران، دکتر باقر عاملی، چاپ اول، ۱۳۷۱ شمسی، چاپ علمی، ص ۱۸۹.
- ۴- مینوی بر گستره‌ی ادبیات فارسی، به کوشش ماه‌منیر مینوی، چاپ نخست، ۱۳۸۱ شمسی، چاپ حیدری، انتشارات توس.

مدنی در همه‌ی وجوه آن اعم از: آزادی بیان، آزادی قلم، آزادی فکر و عقیده، آزادی انتقاد سازنده، آزادی انتخاب شغل، آزادی پرستش و دین و... بود زیرا آزادی از آن نعمت‌هایی است که چونان هوا و تنفس آن برای آحاد ملت لازم و ضرور و واجب‌الرعایه است و مردم اختیار دارند به تساوی از این آزادی‌های مشروع استفاده کنند و هیچ‌کس و هیچ مقامی حق دخل و تصرف و سلب و نفی آن را ندارد و هیچ مقامی حق ندارد آن را از سخی بگیرد و به سخی دیگر تفویض و محدود کند، زیرا خداوند انسان را آزاد آفریده است و حضرت علی می‌فرماید: «خداوند تو را آزاد آفریده، بنده‌ی هیچ‌کس مباش.» (نهج‌البلاغه)

همه‌ی نبوغ‌ها، خلاقیت‌ها، ابداعات، لیاقت‌ها و استعدادها در عرصه‌ی آزادی امکان بروز و ظهور می‌یابند و زایش و پرورش و پالایش پیدا می‌کند و در نبود آن در قوه می‌سوزند و تباه می‌گردند و پهنه‌ی جامعه از وجود این منابع و ذخایر انسانی بی‌نصیب می‌ماند و سترون می‌شوند. در یک کلام جولان و طیران نبوغ آدمی در گرو آزادی‌ست و بس.

اینک در موارد مذکور گفتار شامل و جامع استاد زنده‌یاد مجتبی مینوی را به‌عنوان مستندترین سندی می‌آوریم. فقید سعید در مقاله‌ی (آزادی مطبوعات، صفحه‌ی ۲۹ تا ۸۵ کتاب مینوی بر گستره‌ی ادبیات فارسی) تحت عنوان «آزادی سیاسی چیست؟» این چنین زیبا و شیوا و متین داد سخن سر می‌دهند: «آزادی سیاسی این است که انسان قادر باشد افکار و تمایلات خود را بی‌ترس و هراس بیان کند. بر بالای منبر، از پشت میز خطابه، در وسط باغ گردشگاه عمومی، در گوشه‌ی کوچه، هر جا که میلش می‌کشد، بایستد و برای مردم حرف بزند، به صورت نامه و مقاله و رساله و کتاب هر رأی و عقیده‌ی را که می‌پسندد منتشر کند، اگر معرض تهمت و توهین و هتک حرمت و سلب حق شد، بتواند به دستگاه قضایی شکایت کند و عالی‌ترین مقام، رجل مملکت را به محاکمه بکشاند و بر طبق قوانین مملکت حق خود را از او بخواهد، هیچ مامور دولتی و مجری قانون و قاضی عدلیه جرأت آن را نداشته باشد که او را برخلاف حق و قانون در مضیقه بگذارد و به او ظلم کند. آزادی از آن نعمت‌هاست که مثل صحت و هوا انسان متوجه آن نمی‌شود و نعمتی‌ست که نبود آن باعث مرض سیاسی و اجتماعی ایران شده است.»

درباره‌ی خودکامگی و حکومت مطلقه‌ی رضاشاهی و مظاهر و عواقب شوم و ذلت‌بار آن، گفتار استاد فقید را از مقاله‌ی (پستی و بلندی ملل از چیست؟، صفحه‌ی ۴۷ کتاب مینوی بر گستره‌ی ادبیات فارسی) به‌عنوان سندی گویا و صادق در ذیل می‌آوریم:

دور، دور خشکسال و قحط دین و دانش است

چند گویی، فتح بابی کو و بارانی کجاست (انوری)

«عرض کردم که در آن بیست ساله اگر دو سه کار خوب شد صد برابر آن کار بد شد که مسوول غالب آن شخص اول مملکت بود (رضاشاه) و باقی را دیگران به‌نام او مرتکب می‌شدند و به اعتماد حول و قوت او مردم مملکت را چنان ذلیل کرده بودند که یک نفر جرأت شکایت نداشت و تا صد سال دیگر هر عذابی که ملت ایران بکشد، به آن علت است که دوران شانزده ساله‌ی سلطنت استبدادی و حکومت مطلق قلشنی مانع ترقی ایران شد و ملت را به اندازه‌ی دویست سال از قافله‌ی تمدن عقب انداخت. احدی جرأت نداشت که از دولت و مامورین دولت انتقاد کند تمام جراید تحت مراقبت و سانسور دولت بود؛ مراسلات مردم را باز می‌کردند و می‌خواندند، هر ساعتی که دولت می‌خواست می‌توانست هر کس را در کوچه یا خانه‌اش توقیف کند و تا هر وقت که رأی ارباب‌ها اقتضا کند در زندان نگه دارد، بی‌رسیدگی و محاکمه و ثبوت جرمی به قتل برساند و هیچ بازخواستی در بین نباشد. شاعر بزرگوار ما سعدی در این مقوله چه زیبا می‌سراید:

دوران مُلک ظالم و فرمان قاطعش / چندان روان بود که برآید روان او
هرگز کسی که خانه‌ی مردم خراب کرد / آباد بعد از آن نبود خاندان او